

حکم ممنوعیت رجوع از هبه به خویشاوندان در فقه امامیه

سیداحمد میرخلیلی*
حجت عزیزالهی**
معین فرزانه وشاره***

تاریخ تأیید: ۹۴/۷/۹

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۱

چکیده

در فقه اسلامی هبه به عنوان یکی از روش‌های تملیک غیر معاوضی اموال معرفی شده است. هبه از جمله عقود است که در برخی موارد مانند هبه به خویشاوندان، شارع برای واهب، حق رجوع قرار نداده است. در این تحقیق پس از بیان اهمیت روابط خانوادگی در فقه به بررسی تعریف رحم، قرابت و نسب در لغت و قرآن و فقه پرداخته شده است. برای تعیین مصادیق خویشاوند در فقه، سه نظر وجود دارد. مشهور فقها تعیین مصادیق را به عرف واگذار نموده‌اند. ممنوعیت رجوع از هبه به پدر و مادر حکمی اجماعی و تنها مخالف آن سید مرتضی است. مشهور فقیهان در مورد رجوع از هبه به فرزندان نیز قائل به ممنوعیت هستند. البته نظرات دیگری نیز وجود دارد که بیان شده است. رجوع از هبه به سایر خویشاوندان نیز مورد اختلاف فقیهان است. مشهور فقها رجوع به ایشان را هم ممنوع می‌دانند که ادله آنها قوی‌تر به نظر می‌رسد و در مقابل، متقدمین و قانون مدنی، رجوع را در این مورد جایز می‌دانند. در این مقاله تلاش شده است که انواع بخشش‌های به خویشاوندان (همسر و غیر همسر) از دیدگاه تاریخی - تحلیلی مورد بررسی قهقی قرار گیرد و در پایان نظر قانونگذار آورده شده و مورد ارزیابی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: رحم، قرابت، نسب، رجوع از هبه.

* استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه آیت‌الله حائری میبد (mirkalily@gmail.com).

** کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی دانشگاه یزد (hojat_azizalahi@yahoo.com).

*** کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه یزد (moein.66.farzaneh@gmail.com).

مقدمه

از آنجایی که خانواده یکی از بنیادهای مهم اجتماعی محسوب می‌شود، دین مبین اسلام نیز بر استحکام آن تأکید ویژه‌ای داشته است. به حدی که از حیطة اخلاق پا را فراتر نهاده و در احکام اسلام نیز می‌توان اهمیت این کانون مقدس را دریافت. در لابلای مباحث فقهی به مسئله خویشاوندی یا به تعبیر دیگر رحم اشاره شده و احکامی برای آن بیان شده است. برای نمونه به چند مورد از این احکام اشاره می‌کنیم:

در باب زکات طبق روایات مستحب است بخشی از زکات به خویشاوندان زکات دهنده که واجد شرایط هستند تعلق بگیرد (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۴۸).
در باب عطیه، صدقه به خویشاوندان بهتر از صدقه به غیر خویشاوندان معرفی شده است (علامه حلی، ۱۴۱۲، ص ۵۰۱)؛ تا جایی که در روایت آمده است: «لَا صَدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُّحْتَاجٍ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۳۸۰)؛ یعنی تا وقتی که ارحام محتاج هستند، صدقه به دیگران جایی ندارد. همچنین، برخی از فقها صحت صدقه بر ذمی را مشروط به خویشاوندی وی با صدقه دهنده می‌دانند (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۳۲۶). قطع رحم به عنوان یکی از گناهان کبیره عنوان شده است که عدالت امام جماعت را از بین می‌برد (شهید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۵۲ / ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۱۰۵ / عاملی، ۱۴۱۱، ص ۶۷ / طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵۵). وصیت برای کافران در صورتی که خویشاوند موصی باشند صحیح است (ابن زهره، ۱۴۱۷، ص ۳۰۷ / دیلمی، ۱۴۰۴، ص ۲۰۳). حضانت طفل بر عهده نزدیک‌ترین خویشاوند کودک می‌باشد (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۴۲). در صورتی ارث به امام می‌رسد که میت خویشاوندی نداشته باشد (خیمینی، [بی‌تا]، ص ۳۶۴). برخی از فقها شرط ارث بردن فرزندان اعمام و احوال را صدق عنوان رحم و خویشاوندی می‌دانند (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۹، ص ۸).

باب هبه یکی از ابواب فقهی می‌باشد که مفهوم خویشاوندی در آن مؤثر است. هبه عقدی جایز است که دو طرف می‌توانند بعد از انعقاد آن، آثار آن را منحل نمایند. با این وجود برخی از هبه‌ها لازم محسوب می‌شوند از جمله آنها هبه به خویشاوندان می‌باشد که در صورت قبض موهوب‌له دیگر امکان رجوع از هبه برای واهب وجود ندارد ولی در هبه به غیر ارحام با صورت گرفتن قبض هم می‌توان رجوع کرد مگر آنکه عین تلف

گردد (خمینی، [بی تا]، ص ۵۸). این همه حکم در مورد خویشاوندی و تأکید بر آن، در ابواب مختلف فقه اسلامی، این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که خویشاوندی یا (به تعبیر فقها) رحم چیست و ملاک شناسایی آن کدام است؟

۱. بررسی لغوی و اصطلاحی واژه‌های مرتبط با خویشاوندی

از آنجایی که تبیین حکم ممنوعیت رجوع از هبه به خویشاوندان مستلزم تعریفی صحیح از خویشاوندان است، برای ورود به بحث باید ابتدا تعابیری نظیر رحم، قرابت و نسب که بیانگر خویشاوندی از لحاظ فقه اسلامی است کاملاً تبیین شوند و نسبت بین آنها مشخص شود.

۱-۱. رحم

به اجماع اهل لغت، رحم محلی است برای رشد جنین در زن (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۲۴ / صاحب‌بن‌عباد، ۱۴۱۴، ص ۹۵ / ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ص ۲۳۰). البته لغویان تعاریف دیگری برای رحم ارائه نموده‌اند؛ از جمله آنها، قرابت (صاحب‌بن‌عباد، ۱۴۱۴، ص ۹۵ / جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۹۲۹ / حمیری، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۴۴۶)، اسباب قرابت (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ص ۲۳۲ / ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۹۸) و قرابت نزدیک است (فراهیدی، ج ۳، ص ۲۲۴). برخی نیز نقل نموده‌اند که رحم قرابتی است که بین فرزندان یک پدر وجود دارد (همان) ولی این استعمال مجازی است (زیبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۶، ص ۲۷۶). در قرآن نیز این واژه گاهی در معنی محل نگهداری جنین (لقمان: ۳۴ / آل عمران: ۶ / حج: ۵ / رعد: ۸ / انعام: ۱۴۳ و ۱۴۴ / بقره: ۲۲۸ / نساء: ۱) و گاهی در معنی قرابت آمده است (کهف: ۸۱ / محمد: ۲۲ / ممتحنه: ۳ / انفال: ۷۵ / احزاب: ۶). برخی، معنای قرابت را برای این واژه استعاره می‌دانند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۴۷).

برخی از اهل لغت، رحم را به «من يقوم به الرحمة علی سبیل الثبوت: کسی که رحمت برای او پایدار و ثابت است» تعریف نموده‌اند (مصطفوی، ۱۴۰۲، ص ۹۸). مصداق تام رحم، خویشاوندان و نزدیک‌ترین آنها مادر عنوان شده است. ایشان اولوالارحام را به متعلقین، اعم از خویشاوندان نسبی و سببی تعریف نموده‌اند و اطلاق رحم بر قرابت را

نوعی مبالغه می‌داند (همان، ص ۱۰۰). برخی دیگر از فقها، اولوالارحام را به خویشاوندان نسبی تعریف نموده‌اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ص ۷۲۲).
به نظر می‌رسد رحم را می‌توان به معنای قرابت گرفت که به معنای اصلی آن (محلی در شکم مادر) نزدیک می‌شود. در فقه نیز این واژه از معنی لغوی خود فاصله نگرفته و به قرابت و اسباب آن تعریف شده است. در کتاب ارث، ذوی الارحام به کسانی که قرابت داشته و فرض ندارند تعریف شده است (ابوحیب، ۱۴۰۸، ص ۱۴۵)، نشان می‌دهد این واژه در مبحث ارث، معنای خاص و مربوط به خود را دارد.

۲-۱. قرابت

قرابت را در لغت به نزدیکی در ارحام تعریف نموده‌اند (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۹). در فقه نیز همان معنای لغوی ارائه شده است (ابوحیب، ۱۴۰۸، ص ۲۹۸/ عاملی، ۱۴۱۳، ص ۱۶۶/ عبدالرحمان، [بی‌تا]، ص ۷۹).

۳-۱. نسب

برخی از اهل لغت، نسب را به اتصال چیزی به چیز دیگر تعریف نموده‌اند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۲۳). برخی به کلمه معروف در تعریف نسب اکتفاء نموده‌اند که ظاهراً از نظر ایشان نسب از بدیهیات است (حمیری، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۶۵۷۱). برخی آن را مطلق قرابت (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۲۸) و برخی دیگر نشانه نوع خاصی از قرابت می‌دانند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۱).

در اصطلاح فقه، نسب را چنین تعریف نموده‌اند: «رابطه‌ای بین دو نفر به خاطر اینکه یکی از دیگری یا هر دو از شخص سومی رشد کرده‌اند (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲، ص ۳)». البته فقها این تعریف را به اشکال گوناگون بیان نموده‌اند که صرفاً تنوع در عبارت است (مشکینی، [بی‌تا]، ص ۵۳۵/ عبدالرحمن، [بی‌تا]، ص ۳۳۲). برخی دیگر آن را به مطلق قرابت یا نزدیکان پدری تعریف نموده‌اند (ابوحیب، ۱۴۰۸، ص ۳۵۱). البته برخی از فقها قید «علی وجه الشرعی» را به آن اضافه نموده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۹۵) که با این قید، ولادت از راه‌های غیر مشروع از مصادیق نسب خارج می‌شود.

می‌توان این‌چنین نتیجه گرفت که قرابت و رحم در مصداق با هم مساوی هستند و نسب خاص‌تر از این دو می‌باشد؛ زیرا هر رحمی مساوی با قرابت و هر قرابتی مساوی با رحم است و هر نسبی هم قرابت و رحم است ولی هر رحم و قرابتی، نسب محسوب نمی‌شود.

۲. بررسی مصادیق خویشاوندی در فقه

در تعریف واژه‌های مربوط به خویشاوندی بین فقها اختلاف چشم‌گیری دیده نمی‌شود. آنچه مورد اختلاف است تعیین مصادیق این دسته از واژگان است که برای فهم صحیح حکم ممنوعیت رجوع، باید مصادیق آن را در فقه کاوید.

۲-۱. رحم

برای تعیین مصادیق ارحام، ابتدا باید طبقات خویشاوندان را مطابق با آنچه که فقها در کتاب ارث آورده‌اند بررسی کنیم. فقها سه طبقه برای وارثین بیان نموده‌اند. طبقه اول آباء و اولاد (پدر، مادر و فرزندان)، طبقه دوم اخوه و اجداد (برادران، خواهران، جد و جدّه) و طبقه سوم اعمام و احوال (عمو، عمه، دایی و خاله) هستند. آن‌گونه که از روایات برمی‌آید هر سه دسته وارد در مصداق رحم می‌باشند؛ زیرا در تفسیر آیه شریفه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» زراعه از امام باقر^ع نقل کرده است: «به درستی که برخی از آنها (اولی الارحام) بر برخی دیگر اولویت دارند؛ زیرا نزدیک‌ترین آنها به میت در خویشاوندی بر میراث وی اولویت دارد». سپس حضرت به عنوان مثال نزدیک‌تر بودن مادر به میت نسبت به برادر را مطرح نمودند (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۶، ص ۸۹). از این روایت و روایات نظیر آن برداشت می‌شود که دو طبقه اول ارث، جزء ارحام هستند.

در روایت دیگری/ابی بصیر از امام باقر^ع نقل نموده که ایشان به ارث‌بردن طبقه سوم (احوال و اعمام) حکم فرموده و حکم خود را مستند به آیه شریفه مذکور نموده است (همان، ص ۱۸۱). از این استناد بر می‌آید که در دیدگاه اهل بیت^ع این طبقه هم جزء ارحام محسوب می‌شوند. در نهایت روایتی/ابن‌سنان از امام صادق^ع نقل نموده که امیر

المومنین علیهم السلام با عثمان درباره ارث میتی که وارث نداشت ولی خویشاوندان (ذوی القرباه) غیر وارث داشت، اختلاف پیدا کردند؛ که امیرالمومنین علیه السلام به آیه مذکور استناد نموده و ارث را متعلق به آن خویشاوندان دانستند (همان، ص ۸۸). از این روایت نتیجه‌ای که قبلاً هم به آن اشاره شد گرفته می‌شود؛ که «ذوی القرباه» و ارحام در مصداق مساوی هم هستند.

۲-۲. قرابت و نسب

در تبیین مصادیق قرابت از مقایسه برخی از روایات با یکدیگر چنین به نظر می‌رسد که مصادیق قرابت همان مصادیق نسب است؛ زیرا در روایتی *داوود ابن صرحان* از امام صادق علیه السلام از پدران خود نقل فرموده که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره محرمیت رضاعی فرمودند: «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ» (همان، ص ۳۷۲) و در روایت دیگری در همین رابطه *عبدالله بن سنان* از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ الْقَرَابَةِ» (همان، ج ۲۰، ص ۳۷۱) البته گروهی عرفی بودن نسب را شرط می‌دانند اگرچه این نسبت دور باشد؛ همان‌گونه که روایت شده آیه «تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» درباره بنی‌امیه نازل شده است (قمی، ۱۳۶۷، ص ۳۰۸)؛ اما با توجه به اینکه قبلاً گفتیم قرابت، شامل نسب و غیر آن (مصاهرت) می‌باشد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ص ۵۰۳)؛ می‌توان روایت دوم را حاکم بر روایت اول - به نحو توسعه - دانست.

۳. اقوال فقها در تعیین مصداق رحم و نقد ادله اقوال مذکور

از بین قدمای *ابن جنید اسکافی* مصداق رحم را فرزندان و والدین شخص تا پدر چهارم می‌داند؛ وی به رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در تقسیم خمس استناد نموده است که ایشان خمس را به همین افراد پرداختند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۳۵۹). این قول متروک است و غیر از ایشان، قائل دیگری ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله سهم ذوی القربی از خمس را تا فرزندان هاشم که پدر چهارم فرزندانش است تقسیم می‌نمودند و از وی تجاوز نمی‌کردند (اسکافی، ۱۴۱۶، ص ۲۳۹)؛ اما به گفته شهید ثانی مستند این قول بی‌اعتبار است؛ زیرا فعل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نفی قرابت از غیر بنی‌هاشم نمی‌کند؛ بلکه سهم ذوی القربی در

خمس را منحصر برای ایشان می‌داند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص ۲۳۲-۲۳۳).

از فقیهان متکلم شیخ مفید، رحم و قرابت را خویشاوندانی می‌دانند که به پدر و مادر مسلمان منتهی شود و بالاتر از آن، رحم محسوب نمی‌شود (مفید، ۱۴۱۳، ص ۶۷۵). بعد از وی، شیخ طوسی و ابن‌براج در کتب فتوایی خود از شیخ مفید پیروی نموده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۶۱۴ / ابن‌براج، ۱۴۰۶، ص ۱۱۴). از عبارت شیخ حرعاملی در شرح حدیث «اما رحمک فمکور» بر می‌آید که وی با شیخ مفید هم نظر است و رحم را محدود به پدر و مادر مسلمان می‌داند (حرعاملی، ۱۴۰۳، ص ۶۴).

برخی فقها این نظر را با تعبیر «قیل» بیان نموده‌اند که اشاره به ضعف این قول نزد آنها دارد (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۴۵۰ / همان، ۱۴۱۳، ص ۳۶۰). شیخ مفید برای قول خود مستندی بیان نکرده ولی دیگر فقها دو مستند برای این قول مطرح کرده‌اند: اول روایتی از رسول خدا ﷺ: «قطع الإسلام أرحام الجاهلیة» (فاضل آبی، ۱۴۱۷، ص ۷۷). دومین مستند ایشان آیه «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود: ۴۶ / حلی (فخرالمحققین)، ۱۳۸۷، ص ۴۸۹)؛ اما هر دو دلیل مورد نقد قرار گرفته است؛ زیرا روایت مذکور که ضعف سند دارد و در هیچ یک از کتب معتبر روایی نقل نگردیده است. از طرف دیگر، قطع رحم توسط جاهلیت، دال بر قطع مطلق رحم توسط کفر نیست. از طرف دیگر آیه نیز قابل استناد نیست؛ زیرا لغت و عرف بر خلاف آن دلالت می‌کند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص ۲۳۲ / همان، ۱۴۱۲، ص ۴۷ / بحرانی، ۱۴۰۵، ص ۵۴۹). ابن‌دریس حلی، این نظر شیخ طوسی را رد کرده است و آن را گفتاری بدون دلیل و شاهد معرفی می‌نماید (حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۱۱).

شیخ طوسی در کتاب فقه تفریعی خود (المبسوط) تشخیص مصادیق رحم را بر عهده عرف می‌داند (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۴۰) و در کتاب فقه تطبیقی خود (الخلاف) این نظر را «اقرب» معرفی کرده است (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۱۵۰). از فقهای مکتب حله، محقق حلی، علامه حلی، فخرالمحققین و شهید اول تشخیص مصادیق رحم را بر عهده عرف می‌دانند و این گفتار را نظر اکثریت می‌دانند (حلی، ۱۴۰۸، ص ۲۰۰ / علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۴۵۰ / همو، ۱۴۱۳، ص ۳۶۰ / حلی (فخرالمحققین)، ۱۳۸۷، ص ۴۸۹ / شهید اول، [بی‌تا]، ص ۵۰). فاضل مقداد (فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ص ۳۸۰-۳۸۱)، محقق کرکی

(کرکی، ۱۴۱۴، ص ۵۹) و شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص ۲۳۲-۲۳۳) هر کدام در آثار خود این نظر را تقویت نموده‌اند. ایشان بر این باورند که این نظر مشهور فقهاست؛ زیرا در این موارد از ناحیه شرع دستوری نرسیده است. پس عرف باید حکم نماید (همان). محدث بحرانی بعد از بیان اقوال مختلف در نهایت با ذکر یک روایت نظر مشهور را تأیید می‌کند (بحرانی، ۱۴۰۵، ص ۵۴۷-۵۵۰). از متأخرین هم برخی نظر مشهور را پذیرفته‌اند (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۳، ص ۱۷۴/ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۳۸۳) و همچنین نقل شده تمام متأخرین تشخیص مصداق رحم را به عرف واگذار کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۸، ص ۳۰۴). از فقهای معاصر، خوانساری (خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۷۱)، مرعشی نجفی (مرعشی، ۱۴۰۶، ص ۲۴۶)، گلپایگانی (گلپایگانی، ۱۴۱۳، ص ۴۲۹) نیز مطابق مشهور فتوا داده‌اند.

فیض کاشانی رحم را به «معروف النسب» تعریف نموده است (فیض کاشانی، [بی تا]، ج ۲، ص ۸). البته مراد وی این نیست که قرابت را منحصر در نسب بدانیم که خودشان قرابت را اعم از نسب و مصاهرت می‌دانند (همان، ۱۴۰۶، ص ۵۰۳)، بلکه قرابت را رابطه نوعی از خویشاوندی می‌داند که اسباب این رابطه معلوم و مشخص باشد. علامه مجلسی دیگر فقیه اخباری، چهار قول را برای رحم و تعیین مصادیق آن بیان نموده و سپس بیان کرده است: «برخی ملاک رحم و قرابت را اتصال بین منتسبین به رحم واحد می‌دانند. برخی دیگر رحم را برای هر فرد، پدران وی هرچه بالاتر روند و فرزندان وی، هرچه پایین تر آید و شاخه‌های متصل به این دو طرف از برادر و خواهر و عمو و عمه و اولاد آنها می‌دانند. برخی دیگر معیار رحم را حرمت نکاح می‌دانند که فرزندان اعمام و احوال از مصادیق رحم خارج می‌شوند گروهی گفته‌اند رحم اعم از محارم و غیر محارم است به شرط آنکه نسب معلوم باشد هرچند دور یا نزدیک باشد». در نهایت ایشان نظریه فیض کاشانی را صحیح تر می‌داند (مجلسی، ۱۴۱۰، ص ۱۰۹). مستند قول مشهور فقها روایتی است از احمد بن محمد بن ابی نصر که نامه‌ای برای امام رضا^ع فرستاده است و از ایشان درباره‌ی شخصی می‌پرسد که هزار دینار برای قرابت خود وصیت نموده و حال، اقبایی از جانب پدر و مادر دارد. حضرت در جواب مرقوم فرمودند: «إن لم یسم أعطاهما قرابته: اگر تعیین نکرده باشد باید به نزدیکانش داده شود

(حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۴۰۱)».

در سلسله روایان این حدیث دو راوی جلیل‌القدر وجود دارد که وثاقت ایشان سبب صحت این حدیث گردیده است؛ زیرا/احمدبن محمدبن ابی نصر بزنطی از اصحاب اجماع است که جز از ثقه نقل نمی‌کند (کشی، ۱۴۰۹، ص ۵۵۶) و/احمدبن محمدبن عیسی/اشعری از بزرگان شیعه و فقیه قم بوده که سه امام معصوم را درک کرده است (ابن داوود، ۱۳۸۳، ص ۴۳). فقها از اطلاق این روایت استفاده نموده‌اند؛ که حضرت فرقی بین وارث و غیر وارث و کافر و مسلمان و زن و مرد نگذاشته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۳۸۴/خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۷۱). از طرف دیگر، امام علیه السلام تشخیص را بر عهده عرف نهاده‌اند (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۳، ص ۱۷۴/بحرانی، ۱۴۰۵، ص ۵۴۹).

از طرف دیگر، بی دلیل بودن اقوال دیگر، خود دلیلی برای این قول محسوب می‌شود؛ زیرا رجوع به عرف بعد از تحقیق در متون شرعیه و لغویه جایز است (صیمری، ۱۴۲۰، ص ۴۳۹). در حالی که وقتی در متون شرعی جستجو شود دلیلی برای اقوال مذکور یافت نمی‌شود؛ پس باید به عرف رجوع شود که مطابق با قول مشهور است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۱۱).

در نهایت باید بررسی شود که آیا در تعیین مصداق رحم (مانند نسب) شرط شرعیت رابطه نیز وجود دارد یا نه؟ طبق قول کسانی که تعیین مصداق را به عرف واگذار کرده‌اند؛ شرایط، حدود و ثغور نیز باید با میزان عرف سنجیده شود؛ پس اعتبار شرط مذکور نیز بر عهده عرف است. از نگاه قائلین به نظر دوم تنها کفر است که مانع از صدق رحم بر افراد می‌شود و حرفی درباره شرط مذکور به میان نیامده است. شاید این سکوت نشانگر آن است که ایشان نیز با عرفی بودن شرط مذکور موافق‌اند.

۴. عقد هبه و امکان رجوع یا عدم آن در مورد هبه به خویشاوندان

هبه در لغت به بخششی خالی از هرگونه غرض و عوض تعریف شده است (زیبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۷۸). فقها آن را تملیک بدون عوض عین تعریف نموده‌اند (ابوحیب، ۱۴۰۸، ص ۳۹۰/مشکینی، [بی تا]، ص ۵۵۲/طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۵۹/ایروانی، ۱۴۲۷، ص ۲۵۷). در باب احکام آن گفته شده که در صورت هبه به خویشاوندان و

قبض از سوی ایشان، دیگر واهب، حق رجوع به عین موهوبه را ندارد. ارحام در این مسئله به سه دسته تقسیم می‌شوند: ابوین، اولاد و سایر ارحام (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۱۷۳). در قسم اول، با وجود مخالفت سید مرتضی، اجماع بر عدم امکان رجوع نقل شده است (محقق حلی، ۱۴۰۸، ص ۱۸۰/ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۱۸۳)؛ سید مرتضی هبه به خویشاوندان و غیر خویشاوندان را قابل رجوع می‌داند (سید مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۴۶۰).

در مورد دسته دوم، برخی از فقها درباره شمول این حکم بر اولاد، اجماع نقل نموده‌اند (ابن براج، ۱۴۰۶، ص ۷۱) و برخی دیگر این قول را بدون مخالف می‌دانند (کرکی، ۱۴۱۴، ص ۱۵۷). البته این مسئله مورد اختلاف فقها است (محقق حلی، ۱۴۱۸، ص ۱۶۰)؛ زیرا علامه حلی در این مسئله به بیان حکم هبه پدر به فرزند اکتفا نموده و حکم مادر را بیان نکرده است (علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۲۶۳). از طرف دیگر شیخ طوسی این حکم را مختص به فرزندان صغیر دانسته و در مورد فرزندان کبیر قائل به جواز رجوع گردیده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۰۸).

در مورد شمول حکم عدم امکان رجوع به هبه بر سایر ارحام (دسته سوم)، اختلاف فراوانی بین فقها دیده می‌شود که برای فهم بیشتر اختلافات، پیشینه این حکم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از قدیمین، ابن جنید قائل به امکان رجوع از هبه به سایر خویشاوندان است (علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۲۶۳). سپس، از فقیهان متکلم، شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳، ص ۶۵۸)، سلار (سلار، ۱۴۰۴، ص ۱۹۹)، ابن براج (ابن براج طرابلسی، ۱۴۰۶، ص ۹۵) و ابوالصلاح حلبی (ابوالصلاح، ۱۴۰۳، ص ۳۲۳) حکم به عدم امکان رجوع داده‌اند؛ تنها سید مرتضی موافق با ابن جنید حکم به امکان رجوع داده است (سید مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۴۶۰). شیخ طوسی هر دو نظر را در کتب خود مطرح کرده است. در کتاب الخلاف، المبسوط و تهذیب نظر ابن جنید را پسندیده (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۶۷/ همان، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۰۹/ همان، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۱۵۷) و در کتاب نه‌یاه فتوا به عدم امکان رجوع داده است (همان، ۱۴۰۰، ص ۶۰۲).

بعد از شیخ، ابن حمزه طوسی که به لحاظ نظری از پیروان وی محسوب می‌شود؛ به

بیان دو قول اکتفا نموده و هیچ کدام را اختیار نکرده است (ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۳۷۹).
 ابن‌ادریس حلی موافق با گفتار ابن‌جنید حکم نموده است و رجوع را جایز می‌داند
 (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰، ص ۱۷۵). از فقهای مکتب حله، محقق و علامه حلی، به عدم
 امکان رجوع رای داده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ص ۱۸۰ / علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۲۶۴ /
 همان، ۱۴۱۳، ص ۴۰۷ / همان، ۱۴۲۰، ص ۲۸۳ / همان، ۱۴۱۰، ص ۴۵۰). همچنین علامه،
 شافعی را نیز موافق با این نظر دانسته و از ابوحنیفه اشتراط محرمیت را برای این حکم
 نقل کرده و قول وی را غیر نیکو معرفی نموده است (همان، ۱۴۱۴، ص ۴۱۸). بعد از
 وی فخرالمحققین (حلی) (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ص ۴۱۶)، شهید اول (شهید اول،
 ۱۴۱۷، ص ۲۸۷)، ابن‌فهد حلی (ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷، ص ۷۲)، شهید ثانی (شهید ثانی،
 ۱۴۲۲، ص ۱۱۹) به عدم امکان رجوع قائل‌اند.

از میان فقهای اخباری، شیخ حر عاملی (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۲۳۷)،
 فیض کاشانی (فیض کاشانی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۰۴) هر دو حکم به عدم جواز رجوع
 داده‌اند. علامه مجلسی در شرح احادیث مربوط به این مسئله، احادیثی که حکم به
 جواز داده‌اند را تقویت کرده و احادیثی که ممنوعیت رجوع را بیان کرده‌اند دال بر
 کراهت می‌داند (مجلسی، ۱۴۰۶، ص ۴۵۴-۴۵۵). محقق سبزواری نیز در کتاب خود بر
 این نظر است (سبزواری، ۱۴۲۳، ص ۳۲). این فتوا مورد انتقاد شدید برخی از فقهای بعد
 از وی قرار گرفته است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۱۸۵). بحرانی بعد از ذکر دو قول و
 بررسی احادیث مربوط به آن دو، امتناع رجوع را ترجیح داده و ادله قول دیگر را حمل
 بر قبل از قبض می‌کند (بحرانی، ۱۴۰۵، ص ۳۲۸).

از متأخرین، سیدجواد عاملی بعد از بیان دو نظر و قائلین آنها بیان می‌دارد: «بذلک
 یظهر لک ضعف مختاری السید و الشیخ» یعنی ضعیف بودن دو گفتار سید مرتضی و
 شیخ طوسی با این استدلال‌ها آشکار است (عاملی، ۱۴۱۹، ص ۱۸۰). این جمله تلویحاً
 اشاره دارد که وی مانند صاحب ریاض قائل به عدم جواز رجوع است (طباطبایی،
 ۱۴۱۸، ص ۲۲۰). صاحب عروه نیز با وی هم عقیده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴،
 ص ۱۷۱).

از فقهای معاصر امام خمینی (خمینی، [بی‌تا]، ص ۵۸)، خویی (خویی، ۱۴۱۰،

ص ۲۰۵)، سبزواری (سبزواری، [بی تا]، ص ۴۰۴)، گلپایگانی (گلپایگانی، ۱۴۱۳، ص ۱۳۵)، تبریزی (تبریزی، ۱۴۲۶، ص ۲۷۰)، بهجت (بهجت، ۱۴۲۶، ص ۴۱۰)، وحید خراسانی (وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ص ۲۳۵) و سیستانی (سیستانی، ۱۴۱۷، ص ۴۰۹) مطابق با مشهور به ممنوعیت رجوع نظر داده‌اند.

۵. ادله اقوال

درباره ابوبن که روایات متعددی وجود دارد که هبه به ایشان را غیر قابل رجوع می‌داند. به طوری که شیخ حر عاملی بابی را در کتاب *وسائل الشیعه* به نام «بَابُ عَدَمِ جَوَازِ الرَّجُوعِ فِي الْهَبَةِ وَ الصَّدَقَةِ لِلْأَبْوَيْنِ وَ الْأَوْلَادِ مَعَ الْقَبْضِ أَوْ كَوْنِ الْأَوْلَادِ صِغَارًا (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۲۳۵)» به این روایات اختصاص داده است. همان گونه که دیده شد بسیاری از فقها بر این مسئله ادعای اجماع نموده‌اند. تنها سید مرتضی به دلیل عدم اعتبار اخبار واحد نزد خود، مخالف این حکم بود؛ عجیب آنکه وی، اجماع امامیه را بر نظر خود محقق می‌داند (سید مرتضی، ۱۴۱۳، ص ۴۶۳).

درباره اولاد، علاوه بر سید مرتضی که همه حالات هبه را قابل رجوع می‌داند؛ شیخ طوسی نظر جدیدی را بیان نموده و آن تفصیل بین فرزندان کبیر و صغیر است. وی تنها هبه به فرزندان کبیر را قابل رجوع دانسته است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۰۸). مستند ایشان روایتی از امام صادق علیه السلام است که در آن، راوی از ایشان درباره امکان رجوع از هبه به فرزند سؤال می‌کند که حضرت در جواب می‌فرماید: «نَعَمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَغِيرًا: رجوع جایز است مگر آنکه فرزند صغیر باشد (همو، ۱۳۹۰، ص ۱۰۶)».

در سلسله سند این روایت، *علی بن حسن بن فضال* وجود دارد که فطحی مذهب است (کشی، ۱۴۰۹، ص ۵۳۰). *جعفر بن محمد بن حکیم* نیز در سلسله سند وجود دارد که احادیث منقول از وی را قوی نمی‌دانند (همان، ص ۵۴۵). بنابراین این دو شخص موجب موثقه‌گردیدن این روایت شده‌اند. از طرف دیگر، می‌توان این روایت را با روایتی که هبه به ذوی الارحام را قابل رجوع نمی‌دانند، جمع نمود. به این صورت که این روایت در مورد قبل از قبض صادر شده است؛ زیرا پدر، ولی صغیر است و حق قبض هبه‌ای که به فرزند داده می‌شود را دارد. در نتیجه اگر خودش چیزی را به فرزند

بیخشد، قبض همراه با هبه صورت می‌گیرد و این هبه لازم می‌گردد. در نتیجه رجوع از آن جایز نیست؛ اما در مورد فرزند کبیر با توجه به آنکه علاوه بر هبه، قبض هم برای لازم‌شدن هبه شرط است؛ لذا پدر قبل از قبض حق رجوع از هبه خود را دارد (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۱۸۳ / شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۶۰۲). این جمع را می‌توان از عنوانی که شیخ حر عاملی برای این روایات مطرح نموده، برداشت کرد؛ زیرا ایشان دو عبارت «الْأَوْلَادِ مَعَ الْقَبْضِ» و «كَوْنِ الْأَوْلَادِ صِغَارًا» را با حرف «أَوْ» به هم عطف کرده است (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۲۳۵). در نتیجه هبه به اولاد نیز مانند والدین قابل رجوع است.

درباره رجوع از هبه به سایر ارحام دو قول وجود دارد:

الف) عدم جواز: همان‌گونه که دیده شد این قول بین فقیهان امامیه از شهرت چشمگیری برخوردار است. روایات زیادی بر آن دلالت دارد؛ برای نمونه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت می‌فرمایند: «الْهَبَةُ وَ التَّحْلَةُ يَرْجَعُ فِيهَا صَاحِبُهَا (إِنْ شَاءَ حَيْزَتِ أَوْ لَمْ تُحَزْ) إِلَّا لِذِي رَحِمٍ فَإِنَّهُ لَا يَرْجَعُ فِيهَا: واهب می‌تواند از هبه و نحله رجوع کند مگر هبه‌ای که برای ارحام باشد که در این مورد رجوع ممکن نیست» (همان، ج ۱۹، ص ۲۳۷).

این روایت از نظر دلالت، صراحت کامل در این حکم دارد. از نظر سند نیز وجود افرادی مانند یونس بن عبد الرحمن که خود از اصحاب اجماع محسوب می‌شود (کشی، ۱۴۰۹، ص ۵۵۶) و محمد بن مسلم که به تعبیر نجاشی او ثِق النَّاسِ می‌باشد (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۲۴) موجب تقویت صحت این روایت گردیده‌اند. برای این حکم به روایات دیگری نیز از سوی فقها استدلال شده است (طباطبایی، ۱۴۱۸، ص ۲۱۷).

برخی نیز برای تقویت این نظریه به روایت منع رجوع از هبه پدر به فرزند و فرزند به مادر که قبلاً ذکر شد، کمک گرفته‌اند. این تمسک برای کسانی مفید است که قائل به عدم تفاوت میان ارحام باشند (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۱۸۰). علاوه بر این برخی عمومات از مطلق رجوع از هبه منع می‌نمایند. که می‌توان این عمومات را مؤیدی بر این نظریه دانست (همان). همان‌گونه که برخی از فقها، عمومات لزوم وفای به عهد را مؤید این نظر می‌دانند (طباطبایی، ۱۴۱۸، ص ۲۱۷).

از طرف دیگر علامه حلی این حکم را موافق با قاعده می‌داند؛ زیرا تا قبل از رجوع، تمامی تصرفات متهب* جایز بوده است. این به معنی ثبوت ملکیت است؛ و اصل در ملکیت، بقاء آن برای صاحبش است تا زمانی که نقل شرعی صورت نگرفته است. جواز رجوع به معنای اکل مال به باطل است که در شریعت اسلام نهی شده است. اشکالی که به ذهن می‌رسد آن است که ملاک مذکور، در هبه به غیر خویشاوند نیز وجود دارد؛ در نتیجه باید تمامی هبه‌ها غیر قابل رجوع باشد. این اشکال جایگاهی ندارد؛ زیرا اجماع فقها بر امکان رجوع از هبه به غیر خویشاوند، نشانگر عدم ملکیت مستقر برای وی است. در حالی که این اجماع درباره خویشاوندان وجود ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۲۶۴-۲۶۵).

ب) جواز: مستند این قول روایتی از داوود/بن‌حصین از امام صادق علیه السلام است که از حضرت درباره رجوع از صدقه و هبه سؤال می‌شود و حضرت در جواب فرمودند: «أَمَّا مَا تَصَدَّقَ بِهِ لِلَّهِ فَلَا وَ أَمَّا الْهَبَةُ وَالنَّحْلَةُ فَيَرْجِعُ فِيهَا حَازَهَا أَوْ لَمْ يَحْزُهَا وَإِنْ كَانَتْ لِذِي قَرَابَةٍ: آنچه که برای خداوند صدقه داده قابل رجوع نیست ولی هبه و نحله در صورت تصرف یا عدم آن و در صورت خویشاوندی (متهب) و غیر آن، قابل رجوع است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۲۳۸)». در سلسله این روایت علی بن حسن بن فضال حضور دارد که بحث رجالی وی گذشت. علاوه بر این، داوود بن حصین نیز واقفی بوده (شیخ طوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۳۶) ولی در کتب رجالی توثیق گردیده است (ابن داوود، ۱۳۸۳، ص ۴۵۲) و این موجب موثقه بودن این روایت می‌شود.

به هر حال این روایت توان معارضه با روایات متعدد و با سندهای صحیحی را که دلالت بر ممنوعیت رجوع می‌کنند را ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۲۶۶/نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۱۸۵). برخی نیز در صدد توجیه و تأویل این روایت بر آمدند که در این روایت عبارت «ان کانت لذی قرابة» برای «لم تحزها» قید است؛ به این معنا که در صورت عدم قبض، هبه قابل رجوع است؛ اگرچه متهب از خویشاوندان باشد (طباطبایی، ۱۴۱۸، ص ۲۱۸).

* کسی که هبه و بخشش را قبول می‌کند.

از طرف دیگر روایات مطلقى وجود دارد که رجوع را تا زمانی که عین باقی است، جایز می‌داند. مثلاً روایت حلبی از امام صادق علیه السلام که ایشان فرمودند: «إِذَا كَانَتْ الْهَبَةُ قَائِمَةً بَعِيْنَهَا فَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ وَإِلَّا فَلَيْسَ لَهُ»: اگر مورد هبه باقی باشد، هبه کننده حق رجوع دارد در غیر این صورت، حق رجوعی برای او نیست (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۲۴۱). حال به دو صورت می‌توان بین این اخبار و اخبار ممنوعیت رجوع، جمع نمود؛ یا مطلق را حمل بر مقید کرد و یا اخبار دال بر نهی را حمل بر کراهت کرد. حالت دوم در نظر برخی ترجیح دارد (سبزواری، ۱۴۲۳، ص ۳۲).

ولی طبق نقل علمای اصول، جایگاه تصرف دوم زمانی است که هر دو حکم (مطلق و مقید) در اثبات و نفی همسو باشند. در صورت اختلاف دو حکم در نفی و اثبات باید تصرف اول (حمل مطلق بر مقید) صورت گیرد (مظفر، [بی تا]، ص ۱۹۲). در نتیجه در تعارض حاضر باید مطلق بر مقید حمل شود. دلیل مذکور خدشه‌دار می‌شود. از سوی دیگر به این اطلاق اشکال وارد است؛ زیرا این روایات در مقام بیان نیست.

از سوی دیگر در مقام استدلال به فهم عرف تمسک شده و فهم عرف اصل در حمل مطلق بر مقید می‌باشد. در حالی که کراهت و استحباب مورد اعتنای اهل عرف نیست و عمومیت روایات منع رجوع از هبه شناخته شده‌تر می‌باشند؛ چون طبق فرموده امام، هبه قابل رجوع نبوده مگر بر جواز این رجوع دلیلی اقامه گردد و بخشش‌های دیگر تحت این عمومیت باقی می‌ماند. زیرا وقتی عامی تخصیص خورد؛ حجیتش از آن بخش تخصیص خورده برداشته شده ولی در بقیه افراد خود حجت است. از طرف دیگر ادله و اجماعات و شهرتها مطابق با جمع اول (حمل مطلق بر مقید) است. در حالی که جمع دوم فاقد قائل و دلیل و شاهد می‌باشد (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۱۸۲). بنابراین ادله عدم جواز رجوع به هبه به خویشاوندان بدون اشکال باقی می‌ماند و قوی‌تر جلوه می‌نماید.

۶. هدیه به همسر

درباره هدیه به همسر بین فقها اختلاف زیادی وجود دارد. مشهور فقها مانند شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۶۰۳)، ابن حمزه طوسی (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸، ص ۳۷۹)،

ابن‌ادریس حلی (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰، ص ۱۷۳)، محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۰۸، ص ۲۳۰)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۰۴)، سیدجواد عاملی (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۲۰۷)، و از فقهای معاصر امام خمینی (خمینی، [بی‌تا]، ص ۵۸) قائل به جواز رجوع از هدیه به همسر شده‌اند. سیدجواد عاملی عبارت شیخ در مبسوط را نشانه اجماع بر این مسئله می‌داند (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۲۰۲).

در مقابل، بسیاری از فقها از جمله علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۴، ص ۴۱۸)، فخرالمحققین (حلی (فخرالمحققین)، ۱۳۸۷، ص ۴۱۷)، محقق کرکی (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۱۶۱)، شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص ۴۷)، محقق سبزواری (محقق سبزواری، ۱۴۲۳، ص ۳۳۳)، طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۸، ص ۲۲۴)، صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۱۹۳) و سید یزدی (یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۲) قائل به عدم جواز رجوع شده‌اند. مشهور به اطلاق روایاتی که هبه را قابل رجوع می‌دانند استناد نموده‌اند و صرفاً رجوع از هبه را مکروه می‌دانند (طباطبایی، ۱۴۱۸، ص ۲۲۴/ عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۲۰۵). از این رو شیخ حر عاملی بابتی را با عنوان «بَابُ جَوَازِ الرَّجُوعِ فِي الْهَبَةِ قَبْلَ الْقَبْضِ وَ بَعْدَهُ إِلَّا مَا اسْتُنْتِنَى عَلَى كَرَاهِيَةٍ: باب جایز بودن رجوع از هبه پیش و بعد از قبض به جز آنچه بنا بر دلالت بر کراهت استشنا شده است (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۲۴۳)» به این حکم اختصاص داده است. مستند دیگر آنها روایت محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام است. از حضرت در مورد مردی سؤال می‌شود که کنیزی دارد و همسر این مرد او را در مورد کنیزش آزار می‌دهد تا حدی که این مرد می‌گوید: «هِيَ عَلَيْكَ صَدَقَةٌ: این کنیز را به تو صدقه دادم» (حال می‌تواند از این بخشش برگردد؟) حضرت در جواب فرمودند: «إِنْ كَانَ قَالَ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلْيُمْضِهَا وَإِنْ كَانَ لَمْ يَقُلْ فَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِنْ شَاءَ فِيهَا: اگر گفته است که این بخشش و صدقه برای خدا بوده قابل رجوع نیست در غیر این صورت می‌تواند اگر خواست می‌تواند از (بخشش) این کنیز رجوع کند (همان، ص ۲۴۰)». این روایت از جمله روایات صحیحه است (خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۴۸) و همچنین در تمامی کتب اربعه ذکر گردیده است که باعث تقویت صحت آن می‌شود.

مستند سوم این نظریه اجماع منقول است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۱۹۲).
مستند نظریه دوم علاوه بر اصل عدم جواز رجوع به خویشاوندان (طباطبایی،

۱۴۱۸، ص ۲۲۲) و اصل وفای به عقود و لزوم در عقود (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۲۰۵) روایات صحیحیه است؛ از آن جمله زراره از امام صادق علیه السلام این گونه نقل نموده: «لَا يَرْجِعُ الرَّجُلُ فِيمَا يَهَبُ لِامْرَأَتِهِ وَلَا الْمَرْأَةُ فِيمَا تَهَبُ لِزَوْجِهَا حَيْزًا أَوْ لَمْ يُحْزَ: مرد و زن قبل یا بعد از قبض نباید از آنچه که به همسرشان بخشیده‌اند رجوع کنند». سپس حضرت به این دو آیه شریفه قرآن استناد نمودند: آیه ۲۲۹ سوره بقره: «وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا»: حلال نیست که مردان آنچه را که به زنان داده‌اند بگیرند». همچنین آیه ۴ سوره نسا: «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا: اگر زنان با رضایت چیزی را به همسرشان بخشیدند. می‌توان با گوارایی آن را استفاده کنند». این روایت از نظر سندی صحیح است. در سه کتاب از کتب اربعه و دیگر جوامع حدیثی آمده که بر آن ادعای استفاضه نیز شده است (طباطبایی، ۱۴۱۸، ص ۲۲۲ / عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۲۰۵). این روایت با اطلاقات دال بر جواز رجوع معارض بوده و آنها را قید می‌زند. از سوی دیگر استناد به روایت صحیح محمد بن مسلم برای اثبات نظریه اول، مخدوش است؛ زیرا احتمال دارد که مراد آن معتبر دانستن ذکر قصد قربت در صدقه باشد؛ به این معنا که اگر قصد صدقه کرده ولی قصد قربت را در آن ذکر نکرده حق رجوع دارد؛ زیرا قصد قربت یکی از شرایط صدقه است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۲). به علاوه حتی در صورت عقیده بر تعارض روایت محمد بن مسلم با روایت زاره، ترجیح با روایت زراره است؛ زیرا موافق با کتاب می‌باشد (همان).

تنها مستندی که برای نظریه اول می‌ماند اجماع منقول است که کثرت مخالفین این حکم مانع از اعتماد به آن می‌شود.

در نتیجه می‌توان قائل به ممنوعیت رجوع از هبه به همسر شد. و این حکم چنان قوت دارد که فقیهی مانند محقق سبزواری که قائل به جواز رجوع به خویشاوندان (غیر ابوین و اولاد) می‌باشد در مورد هبه به همسر این قول را برگزیده و قائل به ممنوعیت رجوع از هبه به همسر شده است. این تعابیر، تعجب فقهایی چون طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۸، ص ۲۲۴) را برانگیخته است. گرچه برخی، این تعجب را بی‌مورد می‌دانند؛ زیرا هر کدام از دو حکم مستند جداگانه خود را دارند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۱۹۳).

برخی بر استناد به این روایت برای اثبات قول دوم اشکال گرفته‌اند. آنها بر این

باورند کہ ممنوعیت رجوع قبل از قبض کہ این روایت بر آن دلالت دارد؛ قائلی ندارد و نمی‌توان بہ چنین روایتی استناد کرد (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۲۰۷). در جواب این اشکال باید توجہ داشت کہ اگر قسمتی از روایتی مورد عمل فقہا واقع نشده مانع از عمل بہ بخش‌های دیگر روایت نمی‌شود. بہ علاوہ می‌توان طبق این روایت فتوا بہ ممنوعیت مطلق رجوع بہ ہبہ داد و فرقی بین قبل یا بعد از قبض قائل نشد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۲). برخی از فقہا در جہت جواب بہ این اشکال بین این دو روایت جمع تبرعی نموده‌اند. ایشان مورد روایت را محدود بہ آن مواردی کرده‌اند کہ مال قبل از ہبہ در دست متہب بودہ و این را جمع بین دو دلیل (دلیل عدم لزوم ہبہ قبل از قبض و صحیحہ زرارہ) دانستہ‌اند. سید جواد عاملی و سید یزدی بہ خاطر وضوح بطلان این جواب با عبارت (و هو کما تری) از کنار آن گذشتہ‌اند (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۲۰۷ / طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۲).

بسیاری از فقہای قائل بہ جواز رجوع از ہبہ بہ ہمسر، آن را مکروہ دانستہ‌اند (فیض کاشانی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۰۴). مستند حکم، حدیث نبوی ﷺ است: «مَنْ رَجَعَ فِي هَبْتِهِ فَهُوَ كَالرَّاجِعِ فِي قَيْتِهِ»: ہر کس کہ از بخشش خود برگردد مانند کسی است کہ قی خود را بلعیدہ است (صیمری، ۱۴۲۰، ص ۴۱۷ / حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۲۴۴). البتہ برخی بر عمومی بودن این حدیث و عدم صلاحیت آن بر خصوص حکم کراہت رجوع از ہبہ بہ ہمسر اشکال گرفتہ و این حکم را مستند بہ روایت زرارہ می‌دانند و این را جمع بین این روایت و ادلہ قول بہ جواز رجوع می‌دانند (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲۲، ص ۲۰۷). کہ این جمع در نظر قائلین بہ ممنوعیت رجوع از ہبہ بہ ہمسر مخدوش بودہ زیرا طبق روایت زرارہ صداق و ہبہ در حکم، مشترک هستند و از آنجا کہ رجوع از صداق ممنوع است. نمی‌توان روایت را حمل بر کراہت کرد؛ زیرا یا باید آن را پذیرفت و طبق آن فتوا بہ ممنوعیت رجوع از ہر دو (صداق و ہبہ) نمود و یا باید آن را کنار گذاشت و حکم ہبہ و صداق را از دلیل دیگری اخذ کرد. نمی‌توان روایت را در مورد ہبہ حمل بر کراہت نمود و در مورد صداق حمل بر حرمت کرد (ر.ک: طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۲). برخی از فقہای معاصر مانند امام خمینی در مقام فتوا قائل بہ جواز رجوع شدہ‌اند ولی در مقام عمل قائل بہ احتیاط می‌باشند (خمینی، [بی‌تا]،

ص ۵۸) و برخی چون سید/حمد خوانساری قائل به احتیاط در مقام فتوا هستند؛ زیرا مسئله را خالی از اشکال نمی‌دانند (خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۴۷).

باید گفت که علقه زوجیت با اجرای صیغه نکاح حاصل گردیده و هدایایی که طرفین قبل از ازدواج در دوران نامزدی به یکدیگر می‌بخشند، قابل رجوع است؛ زیرا زوجین در دوران نامزدی اجنبی محسوب می‌شوند. لذا در ماده ۱۰۳۷ قانون مدنی بیان می‌دارد: «هر یک از نامزدها می‌تواند در صورت برهم خوردن وصلت منظور، هدایایی را که به طرف دیگر یا ابویین او برای وصلت منظور داده است مطالبه کند. اگر عین هدایا موجود نباشد مستحق قیمت هدایایی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می‌شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد». البته قید (در صورت برهم خوردن وصلت مذکور) زائد به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر وصلت هم انجام شود؛ طبق ماده ۸۰۳ امکان رجوع از هبه به همسر و خانواده او وجود دارد. این ماده صرفاً رجوع از هبه به والدین و اولاد را ممنوع می‌داند. به نظر می‌رسد این قید غالبی است. غالباً رجوع وقتی صورت می‌گیرد که وصلت برهم بخورد؛ اما با توجه به حساسیت قوانین، باید از بیان قیود زائد غالبی هم در تدوین قوانین اجتناب کرد.

۷. رجوع از هبه در قانون مدنی

ماده ۸۰۳ قانون مدنی بیان می‌دارد: «بعد از قبض نیز واهب می‌تواند با بقا عین موهوبه از هبه رجوع کن مگر در موارد ذیل: ۱. در صورتی که متهب پدر یا مادر اولاد واهب باشد...» با وجود شهرت، در زمینه ممنوعیت رجوع از هبه به خویشاوندان، این ماده، ممنوعیت رجوع به هبه را منحصر در پدر و مادر و اولاد می‌داند. بنابراین ماده، هدایای زوجین به یکدیگر، در صورت عدم تغییر، عدم معوض بودن و عدم خروج از ملکیت متهب، قابل رجوع هستند؛ اگرچه زوجین قبل از علقه زوجیت با یکدیگر خویشاوند باشند. از این رو برخی از حقوقدانان تصریح نموده‌اند که در قانون مدنی زن و شوهر در حکم اجنبی دانسته شده و هبه آنها به یکدیگر قابل رجوع است (طاهری، ۱۴۱۸، ص ۵۶۵). البته فلسفه‌ای که برای حکم در صدر مطلب بیان نموده‌اند و آن عبارت است از اینکه اگر واهب حق رجوع داشته باشد، به جای اینکه هبه مزبور روابط خانوادگی را

استحکام بخشد، ایجاد نفاق و کینه و کدورت بین خویشاوندان می‌نماید (همان، ص ۵۶۴) و با این حکم منافات دارد.

نتیجه

آشنایی با مفهوم رحم و تشخیص مصادیق آن نقش ویژه‌ای در فقه داشته و در بسیاری از ابواب فقه از جمله در عقد هبه مطرح شده است که بر فقیه لازم است که به بررسی آن بپردازد. ارحام و اقربا با یکدیگر نسبت تساوی داشته و نسب اخص مطلق از این دو است. با توجه به رأی مشهور فقها و ادله ایشان، تشخیص مصداق ارحام به عرف واگذار شده و آرای دیگر (رأی ابن جنید و شیخ مفید) فاقد دلیل محکم و تام هستند. یکی از فواید بحث، در مورد حکم ممنوعیت رجوع از هبه به خویشاوندان ظاهر می‌گردد. فقها بر آنند که رجوع از هبه به خویشاوندان جایز نیست و تنها سیدمرتضی مخالف این حکم است. ایشان در هر صورت هبه را قابل رجوع می‌دانند. بیشتر فقها، خویشاوندان را در این مسئله به سه دسته تقسیم نموده‌اند: پدر و مادر، فرزندان و سایر خویشاوندان. اجماع فقها با توجه به روایات فراوان بر آن است که رجوع از هبه به والدین ممنوع است. در مورد شمول این حکم بر فرزندان برخی ادعای اجماع نموده‌اند؛ اما شیخ با این اجماع مخالفت نموده و بین اولاد صغیر و کبیر فرق قائل شده است. وی به ممنوعیت رجوع از هبه را در مورد فرزندان صغیر رأی داده است ولی این کار را در مورد فرزندان کبیر جایز می‌داند. مستند ایشان روایتی است که قابل جمع با روایات ممنوعیت رجوع است. درباره شمول این حکم بر بقیه خویشاوندان بین فقها اختلاف وجود دارد، مشهور با توجه به روایات فراوان و صریح و اصل بقا ملکیت برای متهب (گیرنده هبه) قائل به ممنوعیت رجوع از هبه به خویشاوند گردیده‌اند. حال آنکه متقدمین و به پیروی از آنها قانون مدنی ایران قائل به جواز رجوع از هبه به سایر خویشاوندان شده‌اند که مستندشان روایت موثقی است که توان معارضه با روایات دال بر ممنوعیت را ندارد و اطلاق روایاتی که مال هبه شده را تا زمانی که باقی است قابل رجوع می‌داند. در حالی که تکیه بر این اطلاق برای حکم مذکور فاقد ارزش است؛ زیرا این روایات در مقام بیان برای این حکم نیستند. بنابراین برای جمع بین اطلاق مذکور و

روایات دال بر منع دو راه وجود دارد: راه اول حمل روایات دال بر ممنوعیت، بر کراهت است. راه دوم حمل مطلق بر مقید است. به خاطر هم‌سوی بودن این دو دسته روایات راه اول منتفی و راه دوم متعین می‌گردد. پس ادله شمول حکم ممنوعیت رجوع از هبه به خویشاوندان قابل اعتمادتر هستند؛ بنابراین زمانی که دو شخصی که در عرف به آنها خویشاوند گویند به یکدیگر چیزی را ببخشند، دیگر نمی‌توانند به آن شیء هبه شده رجوع کنند و آن را پس بگیرند.

منابع

- * قرآن کریم.
۱. ابن ادريس حلی، محمد؛ السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى؛ ج ۳، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
 ۲. ابن براج طرابلسی، عبدالعزیز؛ المهذب؛ ج ۲، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ق.
 ۳. ابن حمزه طوسی، محمدبن علی؛ الوسيله إلى نیل الفضيله؛ چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
 ۴. ابن داوود حلی، حسن؛ رجال ابن داود؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
 ۵. ابن زهره، حمزة؛ غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع؛ چ ۱، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۷ق.
 ۶. ابن فارس، احمد؛ معجم مقائیس اللغة، ج ۲ و ۵، چ ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ق.
 ۷. ابن فهد حلی، احمد؛ المهذب البارع فی شرح المختصر النافع؛ ج ۳، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
 ۸. ابن منظور، محمد؛ لسان العرب؛ ج ۱۲، چ ۳، بیروت، دارالفکر- دار صادر، ۱۴۱۴ق.
 ۹. ابو حبيب، سعدی؛ القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا؛ چ ۲، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
 ۱۰. ابوالصلاح حلبی، تقی الدین؛ الکافی فی الفقه؛ چ ۱، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق.
 ۱۱. اسکافی، ابن جنید؛ مجموعه فتاوی ابن جنید؛ چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی

- وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۱۲. اصفهانی، حسین راغب؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ ج ۱، سوریه: دار العلم - الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۳. ایروانی، باقر؛ دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری؛ ج ۲، چ ۲، قم: ۱۴۲۷ق.
۱۴. بحرانی، یوسف؛ الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
۱۵. بهجت، محمدتقی؛ جامع المسائل؛ ج ۳، چ ۲، قم: دفتر معظم له، ۱۴۲۶ق.
۱۶. تبریزی، جواد؛ منهاج الصالحین؛ ج ۲، چ ۱، قم: مجمع الإمام المهدي (عج)، ۱۴۲۶ق.
۱۷. جوهری، اسماعیل؛ الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۱ و ۵، چ ۱، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۱۸. حلی (علامه)، حسن بن یوسف؛ قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام؛ ج ۲، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۱۹. —؛ تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیه؛ ط الحدیثة، ج ۳، چ ۱، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
۲۰. —؛ تذکرة الفقهاء؛ چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴ق.
۲۱. —؛ مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة؛ ج ۶، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۲۲. —؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج ۸، چ ۱، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ق.
۲۳. —؛ إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ ج ۱، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۲۴. حلی (محقق)، جعفر؛ المختصر النافع فی فقه الإمامیه؛ ج ۱، چ ۶، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة، ۱۴۱۸ق.

۲۵. —؛ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ ج ۲، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۲۶. حلی (فخرالمحققین)، محمدبن حسن؛ ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ ج ۲، چ ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
۲۷. حمیری، نشوان بن سعید؛ شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم؛ ج ۴ و ۱۰، چ ۱، بیروت: دارالفکر المعاصر، ۱۴۲۰ق.
۲۸. خوانساری، سیداحمد؛ جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۴، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
۲۹. خمینی، سیدروح الله؛ تحریر الوسيلة؛ ج ۲، چ ۱، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، [بی تا].
۳۰. خویی، سیدابوالقاسم؛ منهاج الصالحین؛ ج ۲، چ ۲۸، قم: نشر مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
۳۱. زبیدی، سیدمحمد مرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۲ و ۱۶، چ ۱، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
۳۲. سبزواری، سیدعبدالأعلى؛ جامع الأحكام الشرعية؛ ج ۹، قم: مؤسسه المنار، [بی تا].
۳۳. سبزواری، محمدباقر؛ کفایة الأحكام؛ ج ۲، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۳ق.
۳۴. سلّار دیلمی، حمزة؛ المراسم العلویة و الأحكام النبویة، چ ۱، قم: منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ق.
۳۵. سیستانی، سیدعلی؛ منهاج الصالحین؛ ج ۲، چ ۵، قم: دفتر حضرت آیت الله سیستانی، ۱۴۱۷ق.
۳۶. سید مرتضی، علی بن حسین؛ الانتصار فی انفرادات الإمامیة، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ق.
۳۷. عاملی (شهید اول)، محمدبن مکی؛ القواعد و الفوائد؛ ج ۲، چ ۱، قم: کتابفروشی مفید، [بی تا].

٣٨. —؛ الدروس الشرعية في فقه الإمامية؛ ج ٢، ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ق.
٣٩. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی؛ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية؛ ج ١ و ٢، ١، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ١٤٢٢ق.
٤٠. —؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ٦، ١، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، ١٤١٣ق.
٤١. —؛ حاشية المختصر النافع، ج اول، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ١٤٢٢ق.
٤٢. حرعاملی، محمد بن حسن؛ الفوائد الطوسية؛ ج ١، قم: چاپخانه علمیه، ١٤٠٣ق.
٤٣. —؛ وسائل الشیعة، ج ٩، ٢٦، ١٩ و ٢٠، ١، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤٠٩ق.
٤٤. طوسی، محمد؛ الاستبصار فيما اختلف من الأخبار؛ ج ٤، ١، تهران: دارالکتب الإسلامية، ١٣٩٠ق.
٤٥. —؛ الخلاف؛ ج ٣ و ٤، ١، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٠٧ق.
٤٦. —؛ المبسوط في فقه الإمامية؛ ج ١، ٣، ٤ و ٦، ٣، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٧ق.
٤٧. —؛ النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى؛ ج ٢، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٠٠ق.
٤٨. —؛ رجال الشيخ الطوسي؛ ج ٣، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٢٧ق.
٤٩. —؛ تهذيب الأحكام؛ ج ٩، ٩، ٤، تهران: دارالکتب الإسلامية، ١٤٠٧ق.
٥٠. مفید، محمد بن محمد؛ المقنعة، ج ١، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ١٤١٣ق.
٥١. صاحب بن عباد، اسماعیل، المحيط في اللغة؛ ج ٣، ١، بيروت: عالم الكتاب، ١٤١٤ق.
٥٢. صيمري، مفلح؛ غاية المرام في شرح شرائع الإسلام؛ ج ٢، ١، بيروت: دارالهادی، ١٤٢٠ق.

٥٣. طاهري، حبيب الله؛ حقوق مدني؛ ج ٤، چ ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٨ق.
٥٤. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ تكملة العروة الوثقى؛ ج ١، چ ١، قم، كتابفروشي داوري، ١٤١٤ق.
٥٥. طباطبائي، سيد علي؛ رياض المسائل؛ ج ١٠، چ ١، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٨ق.
٥٦. عاملي، سيد جواد؛ مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة؛ ج ٢٢ و ٢٣، چ ١، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٩ق.
٥٧. عاملي، محمد بن علي؛ مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام؛ ج ٤، چ ١، بيروت: مؤسسه آل البيت، ١٤١١ق.
٥٨. عاملي، ياسين عيسى؛ الاصطلاحات الفقهية في الرسائل العملية، چ ١، بيروت: دار البلاغة للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٣ق.
٥٩. عبدالرحمان، محمود؛ معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، ج ٣، [بي جا]، [بي تا].
٦٠. فاضل آبي، حسن؛ كشف الرموز في شرح مختصر النافع؛ ج ٢، چ ٣، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٧ق.
٦١. فاضل، مقداد بن عبدالله؛ التنقيح الرائع لمختصر الشرائع؛ ج ٢، چ ١، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ١٤٠٤ق.
٦٢. فراهيدي، خليل بن احمد؛ كتاب العين؛ ج ٣، چ ٢، قم: نشر هجرت، ١٤١٠ق.
٦٣. فيض كاشاني، محمد محسن؛ مفاتيح الشرائع؛ ج ٢ و ٣، چ ١، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، [بي تا].
٦٤. فيض كاشاني، محمد محسن؛ الوافي؛ ج ٥، چ ١، اصفهان: كتابخانه امام امير المؤمنين، ١٤٠٦ق.
٦٥. قمي، علي ابن ابراهيم؛ تفسير قمي؛ به كوشش سيد طيب موسوي جزايري؛ ج ٢، چ ٤، قم: دارالكتاب، ١٣٦٧ق.
٦٦. كاشف الغطاء، حسن بن جعفر؛ أنوار الفقاهة كتاب الميراث؛ چ ١، نجف اشرف: مؤسسه كاشف الغطاء، ١٤٢٢ق.

۶۷. کرکی، علی؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ ج ۹ و ۱۰، چ ۲، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ق.
۶۸. کشی، محمد؛ رجال الکشی؛ حسن مصطفوی؛ مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۶۹. گلپایگانی، سیدمحمدرضا؛ هدایة العباد؛ ج ۲، چ ۱، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
۷۰. مجلسی، محمدباقر؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۱۴، چ ۲، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۷۱. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ ج ۷۱، چ ۱، بیروت: مؤسسة الطبع و النشر، ۱۴۱۰ق.
۷۲. مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین؛ منهاج المؤمنین؛ ج ۲، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۷۳. مشکینی، علی؛ مصطلحات الفقه؛ [بی جا]، [بی تا].
۷۴. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۴، چ ۱، تهران: مرکز کتاب لترجمه و النشر، ۱۴۰۲ق.
۷۵. مظفر، محمدرضا؛ اصول الفقه؛ ج ۱، [بی جا]، انتشارات اسماعیلیان، [بی تا].
۷۶. نجاشی، احمد؛ رجال النجاشی — فهرست أسماء مصنفی الشيعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۷۷. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۸ و ۳۹، چ ۷، بیروت: دارالإحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۷۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ج ۱، چ ۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، ۱۴۲۶ق.
۷۹. وحید خراسانی، حسین؛ منهاج الصالحین؛ ج ۳، چ ۵، قم: مدرسه امام باقر، ۱۴۲۸ق.